

پیام جاوید

برداشتهای قرآنی

دکتر علی شریعتی

به کوشش: حیدر شجاعی

سرشناسه	: شریعتی، علی ۱۳۱۲-۱۳۵۶.
عنوان و نام پدیدآور	: پیام جاوید: برداشت‌های قرآنی دکتر علی شریعتی/به کوشش حیدر شجاعی.
مشخصات نشر	: تهران: فهرست، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۴۴۸ ص.
شابک	: 978-964-6351-50-9
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
یادداشت	: نمایه.
عنوان دیگر	: برداشت‌های قرآنی دکتر علی شریعتی.
موضوع	: شریعتی، علی، ۱۳۱۲-۱۳۵۶. — نقد و تفسیر
موضوع	: تفاسیر شیعه — قرن ۱۴
شناسه افزوده	: شجاعی، حیدر، ۱۳۴۵-، گردآورنده
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ پ۹ش/۷/ BP۲۲۳
رده‌بندی دیوئی	: ۲۹۷/۴۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۱۳۶۰۸

انتشارات فهرست

پیام جاوید : برداشت‌های قرآنی دکتر علی شریعتی

به کوشش : حیدر شجاعی

تنظیم و اجرا : قاسم میرآخوری

حروف‌نگار : مؤسسه آروین

طرح جلد : خرمشاهی

تعداد : ۲۰۰۰ نسخه

چاپ : اول : ۱۳۹۰

قیمت : ۱۲۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

عذر می‌خواهم که تعیین تکلیف می‌کنم! تجربیات شخصی ام را در حد یک معلم در اختیار شما می‌گذارم. اگر خواستید، بپذیرید.^۱ آنچه در اینجا و هرجا مطرح کرده و می‌کنم به این معنی نیست که هرچه هست این است و جز این نیست، بلکه از دیدی خاص است که حق دارم مسأله را بینم و مسلماً هستند کسانی که تخصص و شایستگی بیشتری برای بهتر دیدن و بهتر گفتن مسأله دارند، اما آنها از ابعاد دیگری خواهند دید و به گونه ای دیگر مسأله را مطرح خواهند کرد و من از بعد خاص خویش!^۲

(زنده یاد دکتر علی شریعتی)

سخنی با خواننده (پیش از مقدمه)

گرچه یکی از آرزوهای زنده یاد دکتر علی شریعتی ترجمه‌ی تمام آیات قرآن و حتی کتاب نهج البلاغه بود، اما زندگی او به گونه‌ای رقم خورد که نتوانست چنین آرزویی را محقق و عملی کند. مرگ مشکوک و زود هنگام وی در دیار غربت، او را حتی از ساختن یک شهر و جامعه برتر و فاضله و واقعی بازداشت، چراکه اگر واقع بین باشیم، می‌بینیم که تمام سخنان و نوشته‌هایش در مسیر تحقق اهداف و آرزوهای یاد شده بود. و ما می‌توانیم تفسیر نوینی از لایه‌های کلمات آتشین و آگاهی دهنده‌اش به دست آوریم. آری! اندیشه، زندگی و حتی مرگ دکتر شریعتی، اندیشمند و محقق مسلمان در میان پیروان یا مخالفان او بسیار بحث انگیز و گفتگو ساز بوده است. اندیشه‌های شریعتی دریچه‌های نو به جهان بینی و ایدئولوژی و فهم تازه اسلام و باورنگری و احیای تفکر دینی گشوده است. منصفانه نیست اگر بخواهیم تاریخ انقلاب اسلامی ایران را بدون شریعتی بررسی کنیم، چراکه چنین تحقیقی ابر و ناقص خواهد بود! یکی از روشنفکران می‌گوید: "از بدشانی ما ایرانیان بود که دکتر شریعتی در آغاز میانسالی و در آستانه‌ی تلاطم سیاسی پیچیده جامعه‌ی ایرانی، چهره در نقاب خاک فرو کشید. به گمان من اگر او زنده می‌ماند، روند تفکر نوگرایی اسلامی و شاید سرنوشت جامعه ایرانی به گونه‌ای متفاوت رقم می‌خورد، اما تقدیر ما گویا همین بود که هست." نه تنها زندگی پر پیچ و خم شریعتی بلکه مرگ او نیز پیام‌های روشنگرانه‌ای داشته است. مرگ شریعتی مانند دوران زندگی‌اش نیز یک نعمت بود! مرگ مشکوک شریعتی نه تنها برای آنان که او را از نزدیک دیده بودند و او را می‌شناختند، بلکه برای ما که او را هرگز ندیده بودیم ولی به او علاقمندیم، دردآور بود. اما گاه چنین ضربه‌هایی باعث به وجود آمدن ضربه‌هایی تکان دهنده و جنبش‌هایی درونی و بیرونی شود و انسان را از "بودن" به "شدن" سوق دهد. او که در رژیم خفقان عادت نداشت سکوت اختیار کند، تریبونی آزاد برای آشکار ساختن اسرار فجایع تاریخ گذشته و حال بود. و آنگهی، قطره قطره خون او سرشار از حکمت و آگاهی بود. گرچه سخنرانی‌ها و نوشته‌های شریعتی با استقبال نسل جوان دانشگاهی روبرو شد، اما روح انقلابی او هرگز در حصار محدود تحصیل کرده‌ها نماند بلکه او از برج و عاج خویش به میان مردم فروود آمد. تعهد اجتماعی و سیاسی و فکری او باعث به وجود آمدن یک انقلاب فکری و اعتقادی در جامعه گردید. اگر شریعتی اکنون زنده بود، چگونه تریبونی می‌داشت؟ و از کدام فجایعی فریاد می‌زد؟ گرچه من خود را یکی از طرفداران و پیروان او می‌دانم اما بر خلاف اکثر طرفداران دیگر، مرگ او را یک نعمت الهی می‌دانم! آری، شریعتی نمرده است! من او را در یک شخص منحصر نمی‌کنم، او تفکری است که زاینده‌ی ایدئولوژی توحیدی می‌دانم.

شریعتی یک "بودن" نیست، بلکه "شدن" است. راهی است که در آن نباید ایستاد. یک جهت، یک فلش، پنجره، چشم چند بُعدی و یک قلب تپنده و همیشه زنده و جاوید است. متفکر روشن بینی چون شریعتی به یک زمان با یک جامعه و محیط خاصی تعلق ندارد. تمام شخصیت‌هایی که مانند وی که کار فکری و تولید فکری می‌کنند و رساله‌ی فکری ارائه می‌دهند از چنین صفاتی برخوردار هستند. هیچ کس نمی‌تواند نقش او را در میان مخاطبان بالاخص قشر انتלקوئل و روشن بین را نادیده بگیرد. بیش از ۲۳ سال کوشش و تلاش مستمر برای بیداری خفتگان و نجات آنان و هدایت جوانان سرگشته، رسانتی بود که شریعتی به عنوان روشنفکر صاحب نظر و ایدئولوگ متعهد بر دوش داشت و همواره با کلام نافذ و حکیمانه اش نه تنها در ایران زمین بلکه در دورترین نقاط جهان نیز نقش ایفا کرده و می‌کند. بی شک آثار مکتوب و افکار شریعتی در مرزهای دنیای اسلام همچون عراق، سوریه، مصر، ترکیه و... وحتى فراتر از آن، موج و حرکتی در بیداری فکری ایجاد کرده است. اما هنوز ما در آغاز راه هستیم. دکتر عادل رضا که در سایت‌های متعدد عربی مقالاتی درباره آثار و افکار شریعتی دارد، در مقاله‌ای تحت عنوان "شریعتی، شریعتی است" می‌نویسد: "افکار شریعتی نه تنها در ایران بلکه در خارج و تا دورترین نقاط جهان در حال گسترش است، او استادام بود در حالی که هرگز وی را از نزدیک ندیده‌ام. او رهبر فکری‌ام بود که وی را توسط کتاب‌هایش شناختم و تمام اندیشه‌هایم از او سرچشمه می‌گیرد...". انسانی که نهضت می‌آفریند، می‌اندیشد و به سوی آینده نظر دارد، می‌کوشد تا بر تاریخ تسلط فکری پیدا کند. اگر دیروز شعله‌ی حکمت و آگاهی در دست چند تک ستاره از جمله شریعتی بود، امروز خوشبختانه هر یک از فرزندان و پیروان راستین راه شریعتی، هر یک پیغام آور و درد شناس شده‌اند. ابن القطیف در سایت عربی الرامی للحوار می‌نویسد: "کسی نمی‌تواند تاریخ انقلاب ایران را درست مطالعه کند بی آن که از شریعتی چیزی بداند. زیرا شریعتی در نهضت فکری ایران یک نماد درخشان است!". کلام شریعتی که رساله‌ی فکری او است، بیدار دهنده و حرکت آفریننده و رسوا کننده است! شریعتی یک رهبر فکری و سازنده فرهنگ و فکر جامعه‌ای که به صورت رستاخیز عینی سازنده و تغییر دهنده، نه تنها در دوران خویش بلکه در آینده نیز تجلی خواهد کرد. اگرچه در طول راه، دشمنان عقیده و ایمان مردم او را به شدت می‌کوبیدند و فکر او را بدنام می‌کردند و انواع تهمت‌ها و افتراها و دروغ‌ها را به او می‌دادند، اما او همواره فریاد می‌زد و همه را از فاجعه خبر می‌داد. سید جمال الدین اسدآبادی صد سال پیش از شریعتی اولین گام را برداشت و شریعتی دومین گام را. اگرچه او به وضع زمانه خویش بسیار نگران بود اما علیرغم آن همه دلهره‌ی وجودی، نسبت به آینده و فردایی روشن امید داشت. زمان خویش را به شب قدر توصیف نمود که مطلع آن نزدیک است. شریعتی با کاری پیامبر گونه در میان قوم و در عصر و نسل خویش، رسالتش را ابلاغ نمود و با سلاح آتشین کلمه و قلم به آگاه ساختن پرداخت. اگر سید جمال الدین اسدآبادی شعار بازگشت به اسلام و آیت الله سید محمود طالقانی بازگشت به قرآن و علی شریعتی بازگشت به خویش را مطرح کرده‌اند، اینک شعار بازگشت به شریعتی به صورت یک برنامه حیاتی سر لوحه کارهای تحقیقی مان قرار دهیم! اینک باور مردم عظیم ما بسیار تغییر یافته است. جهان دارد به ما می‌نگرد و نسل کنونی منتظر تفسیری

نوگرایانه برای حل معضلات مادی و معنوی خویش است. این مسئولیت بر دوش روشنفکران دینی است. تنوع مطالب و وسعت حیطه‌ی فکری و نوآوری‌های بدیع و تفاسیری نظیر و ژرف قلم و زبان پیغام آور روشن بینان او باعث شد تا گنجینه مجموعه آثار سی و شش جلدی اش همواره در معرض بازخوانی قرار گیرد.

بازخوانی موضوعی آثار این شمع همیشه فروزان به صورت یک سفر معنوی و آفاقی از نوع سوم است! چنین ضرورتی باعث شد تا این سفر را به صورت کاملاً موضوعی و با توجه به نیاز فعلی آغاز کنم که حاصل آن، تهیه فیش برداری‌ها و تحقیقات وسیعی در این زمینه شده است. موضوعاتی که به صورت جداگانه تهیه و در اختیار خوانندگان عزیز قرار گرفته با امید آن که این راه توسط صاحبان نظر به شکلی وسیع تر و پخته تر ادامه یابد. و اما این کتاب... «پیام جاوید» عنوانی است که زنده یاد شریعتی در یکی از نوشته‌هایش برای قرآن کریم انتخاب کرده است. و این کتاب در برگرفته‌ی تمام فیش‌برداری‌هایی می‌شود که در هنگام مطالع‌ی مجموعه آثار دکتر شریعتی گرد آورده بودم و تلاش نمودم آراء و عقاید و تفاسیر وی را برحسب تسلسل آیات و سوره‌ها بگنجانم. امیدوارم این کتاب همچون پژوهش‌های قرآنی اینجانب برای شناخت بهتر آیات وحی شمر ثمر و مفید باشد.

مقدمه‌ی این کتاب

رسالت و پیام قرآن

قرآن کتاب خواندن و اندیشیدن و فهمیدن و ایمان آوردن و سپس عمل کردن است. قرآن یعنی خواندنی. می‌بینیم اصطلاح، اصطلاح دوره‌ی ذهنی است. و اولین پیامی که آمده است عمیق و عجب و بسیار قابل توجه است! اولین پیامی که بر مردی اُمّی وارد می‌شود تا به جامعه‌ای اُمّی ابلاغ شود؛ بشنو نیست، بخوان است...^۱ کتابی است که حاملش یک اُمّی است که به تعبیر خود قرآن، نه کتاب می‌دانسته و نه ایمان می‌شناخته و نوشتن و خواندن نمی‌توانسته و آنگاه به مرکب سوگند می‌خورد و به قلم و به نوشته. کتابی است که شماره‌ی آیات جهادش با آیات عبادتش قابل مقایسه نیست. کتابی است که نخستین پیامش خواندن است و افتخار خدایش به تعلیم! تعلیم انسان با قلم! آن هم در جامعه‌ای بدوی و قبایلی که کتاب و قلم و تعلیم و تربیت مطرح نیست!.. قرآن یک کتاب اعتقادی هدایتی و یک کتاب انسان‌سازی است. برای این است که انسان را آگاه کند، بیدار کند، به خود بیاورد، شخصیت ببخشد و به او احساس بیداری و مسئولیت بدهد، برای این آمده و رسالتش این است. اسلام معجزه‌اش کتاب است و زیبایی سخنش، و عرب اصلاً خط نداشت و یک صفحه کتاب نداشت. اسلام قلم را عزیزترین هدیه‌ی دینی و خدایی می‌داند و آن را حلقه‌ی مقدس پیوندی بزرگ و زیبا و راستین و بدان سوگند یاد می‌کند و به مرکب سوگند یاد می‌کند و به نوشته سوگند یاد می‌کند...^۲ قرآن پیش از هر چیز یک کتاب است، یک پیام است. و فلسفه‌ی وجودی‌اش ایجاد آگاهی، حرکت، نجات مردم، استقرار عدالت و آموزش معنوی و رهبری اجتماعی و تکامل نوعی انسان است و در عین حال، یک ساخت اعجاز آمیز است و ساختمانی چون جهان طبیعت دارد. قرآن، طبیعتی است ساخته شده از کلمات، چنان که طبیعت، قرآنی است ساخته شده از عناصر. تصادفی نیست که قرآن، خود پدیده‌های طبیعت را آیه می‌خواند آنچنان که جملات قرآنی را...^۳ قرآن کتابی است که نه تنها انتخاب هر کلمه‌اش بلکه جای هر کلمه‌اش حساب دارد و شکل استعمال هر لفظ بلکه ترتیب و تقدم یا تأخر آن عمدی است و جایگاه نشستن هر کلمه‌اش همچون جای یک عنصر در یک بافت بسیار ظریف مرکب است. روابط اجزاء آن همانند روابط اجزاء گوناگون طبیعت است با قواعد

۱- م. ۱۴ ص ۲۵۶

۲- م. ۱۷ ص ۱۵

۳- م. ۲۷ ص ۲۸۵

۴- م. ۲۸ ص ۵۷۹

علمی و زبان ریاضی، تبیین و توجیه می‌شود. کتابی است بنا به کشف استاد بازرگان همچون طبیعت، همانطوری که طبیعت کتابی است که با حروفی از اتم‌ها و کلماتی از مولکول‌ها و عباراتی از پدیده‌های مادی و کیفیت و کمیت آنها نوشته شده است، این کتاب نیز طبیعتی است که با اتم‌هایی از حروف و مولکول‌هایی از کلمات و موجوداتی از عبارات که نام هر دو آیه است، آفریده شده است...^۱ قرآن برای یک حالت و یک زمان و یک گوشه نیست. قرآن برای همه انسان‌ها در همه شرایط تاریخی و اجتماعی و در همه نژادها و در همه مراحل تاریخی انسان است تا آینده و در هر حال، این است که اول انسان و افراد باید شرایط و موقعیت زمان و نیازها را بشناسد و بعد از آن نیازها و راه رفع نیازها را در قرآن بجویند... وجهی اساسی قرآن از نظر هدایت و رسالتی که دارد، رسالت انسانی است، مسئولیت روشنفکرانه و رهبری معنوی بشر است، به حرکت آوردن ذات و تاریخ و جامعه و زندگی است و معنی دادن به آدم و مسئولیت بخشیدن به آدم‌های نا آگاه است؛ این هدفی است که یک ایدئولوژی می‌خواهد بگوید و بدهد. این رسالتی است که به علوم انسانی ارتباط مستقیم پیدا می‌کند. چنان که تکیه قرآن هم بر علوم انسانی است...^۲

بازگشت به قرآن

قرآن، این تنها سندی که داریم و تنها ریسمان استواری که هنوز از آسمان آویخته است و نیز تنها پایگاهی که همه‌ی دسته‌ها، شعبه‌ها و فرقه‌های پراکنده‌ی ما می‌توانند به آن برگردند و در کنار آن بایستند تا برادری پیشین را تجدید کنند. تنها سندی که نتوانست اند کوچک‌ترین خدشه‌ای در آن وارد کنند و یا کوچک‌ترین تحریفی چه کم و چه زیاد در آن به وجود آورند. قدرت‌های بزرگ جتاینکار، خلفا، ملوک، علمای سوء و دشمنان داخلی و خارجی که ترس اساسی‌شان از قرآن بوده است، خوشبختانه همه کار کرده‌اند، جز این که بتوانند قرآن را نفی و یا نابود کنند، و فقط تلاش کرده‌اند که قرآن را بد تفهیم کنند، تلاش کرده‌اند تا قرآن را از مسیر زندگی، تفکر و مطالعه و بینش صحیح و تحصیل مذهبی مان کنار بگذارند، کوشش کرده‌اند تا آنجایی هم که قرآن مطرح است فقط به زیبایی تجلید و یا فقط به قرائتش منحصر باشد. اما به هر حال آنچه که هست، و آنچه که برای همه‌ی مسلمانان جهان وجود دارد، پیر و جوان، تحصیل کرده و عامی، شیعی و غیر شیعی، شرقی و غربی، هرکس، از هر فرقه‌ای و از هر نسلی و با هر پیش و فرهنگی که باشد معتقد است که: سنگ زیرین اسلام قرآن است. و قرآن علیرغم تمام توطئه‌هایی که در طول تاریخ شده تا مطرح نشود، محفوظ مانده و مطرح شده و تمام کوشش ما باید این باشد که قرآن را در جامعه مطرح کنیم... قرآن باید به اشعه‌ی خورشید تشبیه بشود و نباید با سخن یک نویسنده، یک شاعر، فیلسوف یا یک جامعه‌شناس مقایسه گردد. قرآن مسلماً امروز زنده است و نمی‌شود

گفت که فردا عث می‌شود و دیگر موردی ندارد و انسان‌ها به سخن دیگری احتیاج دارند...^۱ شعار سید جمال الدین را انتخاب کرده ایم که شعار همه‌ی ماست: بازگشت به قرآن، بازگشت عامی و عالم به قرآن، بازگشت مجتهد و فقیه و جامعه‌شناس و سیاستمدار و مبارز و مجاهد و هنرمند و ادیب و روشنفکر و... به قرآن، هم به عنوان سرچشمه آگاهی و هم این که یکبار دیگر آن چیزی که در تاریخ پدید آمد- که به آن نیازمندیم- تجدید بشود و هم به عنوان این که دعوت شده ایم که هر وقت هم دیگر را گم کردیم و هر وقت که خودمان را گم می‌کنیم که می‌بینیم هم یکدیگر را گم کرده ایم و هم کتاب را به آن بازگردیم. که آن، میعادگاه ماست، یک گروهی به اسم گروه قرآن شناسی است...^۲ بازگشت به قرآن سرچشمه‌ی اصلی که باید اسلام را از آن گرفت و بر اندیشه و وجدان مردم جاری ساخت و به عنوان کتاب که باید خواند و اندیشید و عمل کرد و تنها ملاکی که باید همه‌ی عقاید و اعمال و عادات خود را که به نام مذهب مطرح است با آن سنجید و تصحیح نمود.^۳ بنابراین، باید به قرآن بازگشت تا مغز اسلام و تاریخ اسلام را مستقیماً بشناسیم و بیوگرافی شخصیتی را که نام اسلام را بر خود دارد دریابیم و چهره‌ی واقعی مذهب را از میان این چهره‌های دروغینی که سه قرن یا بیشتر است در اذهانمان تصویر کرده اند پیدا کنیم و این ماسک‌ها را بشکیم و اسلام بی ماسک و راستین را بازشناسیم و برای این همه به آگاهی و تعهد و ایمان نیازمندیم...^۴

بازگشت به کدام قرآن؟

دکتر علی شریعتی ضمن انتقاد شدید از بُعد منفی تلقی به قرآن به کسانی حمله می‌کند که آن را تنها وسیله‌ی تبرک و تقدس می‌دانند و به کار می‌برند. و می‌پرسد: به کدام قرآن بازگردیم؟ قرآنی در کاخ خلیفه عثمان! زنده سازنده‌ی اشرافیت قریش و کشته‌ی این ذر مردم، قرآنی در کوخ گلین مردی خاموش در کنج مسجد پیامبر: علی! و حتی، قرآنی بر سر نیزه‌های عمرو عاص: پرچم سلطنت نژادی، اشرافی، طبقاتی و ضد مردمی اموی! به کدام؟^۵

آری، قرآنی که تو می‌گویی درست است، اما کدام قرآن؟ قرآن به عنوان شیء متبرکی در دست چهل؟ قرآن به عنوان پرچمی بر سر نیزه‌های جنایت؟ یا قرآن به عنوان کتابی که قیابیل وحشی و پراکنده در صحرا بی را در کمتر از یک ربع قرن تعیین کننده‌ی سرنوشت جهان و کوبنده‌ی قدرت‌های عالمگیر می‌سازد و در کمتر از یک قرن، فرهنگی نو و انقلابی در تمدن بشری می‌آفریند؟ قرآن کتابی است که با نام خدا آغاز می‌شود و با نام مردم پایان می‌یابد! کتابی آسمانی است اما بر خلاف آنچه مؤمنین امروزی می‌پندارند و بی‌ایمانان امروز قیاس می‌کنند بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال و جهاد! کتابی است که نام بیش از هفتاد سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده

۱- م. ۱، ص ۲۰، ۵۰، ۱۲

۲- م. ۱۶، ص ۳۹۱

۳- م. ۳۶، ص ۴۲۳

۴- م. ۱۶، ص ۱۹۷

۵- م. ۲۰، ص ۳۸۲

است و بیش از سی سوره اش از پدیده‌های مادی و تنها دو سوره اش از عبادت! آن هم حج و نماز! این کتاب را از آن روزی که به حیلۀ دشمن و به جهل دوست، لایش را بستند، لایه اش مصرف پیدا کرد و وقتی متنش متروک شد جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخواندند، برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی به کار رفت. از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیلۀ شفای امراض جسمی شد... و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره اینکه می‌بینی اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار ارواح گذشتگان می‌کنند و ندایش از قبرستانهای ما به گوش می‌رسد... گفتند قرآن را از ریشه‌ی قرء می‌گیرید، از قرَن بگیرید و نتیجه اش این که کتاب خواندن نیست، کتاب همراه داشتن و به خود چسباندن است. گفتند اسراری را که فقط در زیر نقطه‌ی باء در بسم الله نهفته است، اگر کسی بخواند تفسیر کند یک عمر کفاف نمی‌دهد! گفتند قرآن هفتاد بطن دارد و هر بطن آن باز هفتاد بطن و همینطورا این درست است. اما این را طوری معنی کردند که یعنی نباید نزدیکش رفت، یعنی هر کس قرآن را گشود و خواند و در آن اندیشید و از آن چیزی فهمید محکوم شود و هرچه از آن فهمید مطرود و مشکوک اعلام شود. گفتند معنای واقعی قرآن نزد ائمه است، در کتاب مخصوصی است که مخفی است و هیچ کس از آن خبر ندارد و آن در خانواده‌ی پیشین بود و بعد پنهانی، دست به دست، میان ائمه گشته و بالاخره در دست امام غائب است... و چنین نتیجه گرفته اند که قرآن یک کتاب معنائی اسرار آمیز و برای بشر غیر قابل فهم است... حتی بعضی حرف‌های بدتری گفتند: اصلاً قرآن حقیقی دست امام زمان است و هر وقت ظهور کند که با خود خواهد آورد و قرآن فعلی، قرآن اصلی نیست، تحریف شده است، بعضی آیات را از آن برداشته اند!... این حرف دیگر کار را یک سره می‌کند، چقدر هوشیارانه دشمنان اسلام خواستند ریشه را قطع کنند، چون فکر کرده بودند با همه‌ی آن زمینه سازی‌ها برای این که قرآن را در میان مردم ببندند و صدایش را خاموش کنند و فکرش را مجهول و متروک سازند و جلدش را و جسمش را رواج دهند، باز خطر این هست که روزی روشفکرانی به این زمینه سازی‌ها گوش ندهند و این کتاب را باز کنند و بخوانند و از آن الهام گیرند و در پریشانی‌های فکری و تضادهای اعتقادی و فرقه بازی‌ها و تفرقه اندازی‌ها، مسلمانان باین ریسمان خدایی چنگ اندازند و باز اسلام از کانون قرآن جوشش کند و جامعه‌ی مرده‌ی بیمار و جاهلی و مشرک و بت پرست و متفرق و منحط مسلمانان را باز وحدت و حیات و حرکت و آگاهی و تعهد و جهت و شکفتگی فکری بخشد...

دوست روشفکر من!

همین‌ها نشانه‌ی آن نیست که دشمن از قرآن می‌ترسد و همین ترس دشمن کافی نیست که تو را به نقش قرآن در حیات و نجات و بیداری و خلافت این کتاب مطمئن سازد؟^۱ بنابراین قرآن، یک پیام است

که باید شنید، نه یک شیء مقدس و یک فتیش که باید پرستید. سخن است و در آن اندیشه نهفته است، نه شبنمی که در آن مانا باشد؛ نیروی رموزی که در اثر تماس و دست کشیدن در اشیاء و اشخاص حلول کند و اثر غیبی بگذارد. این است که قرآن، اگر در جامعه‌ی مسلمین کتاب شود و خوانده شود، فهمیده شود و مطرح شود، اگر به مؤمنانش بگویند که: او حرف می‌زند، خطابش به تو است و باید گوش دهی، گوش دهی که چه می‌گوید...^۱ دانشجویی می‌گفت: می‌گویند در قرآن نوشته زمین روی شاخ گاو است و شاخ گاو روی خود گاو و گاو روی ماهی و ماهی روی آب...! گفتم: کدام قرآن این را نوشته؟ گفت: پیش آدمی درس می‌خواندم که عربی و علوم قدیمه و همچنین هیأت تدریس می‌کرد. در کتاب هیأت چنین نوشته بود. گفتم: این هیأت در اصل بابلی است و متعلق به هزار سال پیش از پیغمبر اسلام. این است که گاهی آنچه به عنوان علوم اسلامی تدریس می‌شود به اسلام و قرآن ربطی ندارد. ضمن علوم اسلامی صرف و نحو عربی هم خوانده می‌شود، اما دستور زبان است و به اسلام مربوط نیست. معلقات سجع، شعر جاهلی است که اسلام با آن مبارزه کرد نیز تدریس می‌شود، پس اسلامی است؟ یا مثلاً کاشی کاری که جزء تمدن اسلامی است اما در قرآن آیا نوشته است کاشی کاری؟ بنابراین بزرگترین کار روشنفکر این است که مکتب اسلام را از جنگ تمدن و فرهنگ و علوم اسلامی برهاند و اسلام چنان بفهمد که بلال می‌فهمید نه چنان که بوعلی یا ملاصدرا یا بحیی الدین بن عربی یا غزالی، اسلام را چنان بفهمد که ابوذر، این مسافر بیابان بفهمد. اسلام و قرآن را چنان بفهمیم و ایدئولوژی اش را از فرهنگ و معارف اسلامی نجات دهیم که بی شک معارف و فرهنگ اسلامی بسیار عزیز است و از افتخارات بشری است اما ایدئولوژی اسلامی چیز دیگری است... ما باید تکلیف اسلام را روشن کنیم که از کدام چشم باید بینیمش و قرآن را که می‌گشاییم با چشم علی (ع)، ابوذر و بلال باید بخوانیم یا از چشم فلاسفه و عرفا و متکلمین و منطقیون و اصولیون و امثال اینها؟^۲

قرآن بر سر نیزه!

خواجه در اسلام دوازده هزار تن مقدس بسیار با تقوا و عابد و راهب بودند که در میان مسلمین مشخص و معروف بودند. به تعبیر ابن عباس: "پیشانی آنها از طول سجود فرجه بسته و دست هایشان از بس در حال سجود بر روی خاک و ریگزارهای داغ و خشاک زمین چسبیده بود و چسبیده مانده، مثل کف پای شتر پنه بسته، اینها همه حافظ قرآن، شب زنده دار و روزه گیر و متعبد و کسانی بودند که در امر به معروف و نهی از منکر به اندازه‌ای متعصب و به اندازه‌ای فداکار بودند که دشمن را به شگفتی می‌انداخت...!" اینها علی را تکفیر کردند! کارشان به جایی رسید که بعد از این که جدا شدند آن داستان حکمت را درست کردند، با آن همه بی شرمی و به زور، حکمت را بر خود حضرت علی تحمیل کردند. مالک اشتر داشت فتح می‌کرد، بنی امیه داشت شکست می‌خورد و معاویه رفته بود. عمرو عاص قرآن بر سر

^۱ - م. ۲۲ ص ۱۲۷

^۲ - م. ۱۴۱ ص ۱۹۲

نیزه کرد: او بنیانگذار قرآن بر سر نیزه کردن، علیه قرآن بود. سپاه علی داشت پیروز می‌شد، اما یک مرتبه این مقدس‌های خوارچ داد زدند که ما بر روی قرآن شمشیر نمی‌کشیم، این قرآن مقدس است! هرچه علی داد زد که آخر کدام قرآن مقدس است؟ این قرآنی که روی پرچم عمرعاص است، کاغذ است و خط است، کاغذ و خط مقدس نیست! این معناست که مقدس است. این قرآن یک شیء متبرک مقدس نیست، این قرآن یک پیام است، سخن است، آنجا که پیام قرآن، سخن قرآن، رفتار و روش قرآن و خود حرف هست، خود قرآن هم هست، اگر نیست، کاغذ و قلم و مرکب است! این را بزنید که فریب و دروغ است! بجایی نرسید. چه کسی جرأت دارد درباره‌ی قرآن چنین حرفی بزند؟ شمشیرها روی علی برگشت: ما بر روی قرآن شمشیر نمی‌کشیم! و حال چگونه به این بابا بفهماند که من که دارم این حرف را؟! تو می‌زنی از تو و از قرآن بر سر نیزه بهتر می‌فهمم، هم رسمیت دارم، هم وصایت دارم و هم خود پیغمبر به من جواز قرآن فهمی و وصایت و خلافت و همه چیز را داده است. همه‌ی اصحاب خود پیغمبر و حتی دشمنان می‌دانند که من قرآن را بهتر از همه‌ی اینها می‌فهمم. حال تو در برابر من اجتهاد می‌کنی و مقدس بازی درمی‌آوری؟! به من حمله می‌کنی و فحش می‌دهی و بد می‌گویی و می‌گویی که من می‌خواهم برای حکومت خود قرآن را بگویم؟! این اولین توطئه‌ی قرآنی بر ضد قرآن پیروز شد و علی قربانی شد...^۱

منطق قرآن

منطق قرآن درست بر خلاف منطق صوری ارسطویی است زیرا منطقی است ماوراء منطق... نمی‌خواهم بگویم ماورای فهم انسان و نمی‌خواهم بگویم که تنها حکمای الهی و فلاسفه‌ی ماوراء الطبیعی آن را می‌توانند دریابند، بلکه بر عکس، می‌خواهم بگویم مردم، مردم حق پرست و مردم عمل و اخلاص و ایشار می‌توانند به سادگی آن را تجربه کنند! و هم از این رو است که ما روابط و ضوابط خاص قرآن را نمی‌فهمیم و آن وقت گمان می‌کنیم که گویا اغلب مطالب آن ارتباطی به همدیگر ندارد. بسیاری از مستشرقینی که در قرآن کار کرده‌اند آن را از لحاظ فکری، ادبی، بیانی و... شاهکار عجیبی می‌دانند اما می‌گویند که آیاتش نظم منطقی نداشته و از نظر معنی ارتباطی به یکدیگر ندارند. مثلاً در آنجا که از ماه رمضان سخن می‌گوید ناگهان بر می‌گردد و می‌گوید که اموال خود را به دست حکام ندهید تا بخورند! علت این پندار غلط این است که اینها با منطق نظری و صوری ارسطویی می‌خواهند قرآن را بفهمند. تا کنون نیز غالب مفسران اسلامی هم که قرآن را تفسیر کرده‌اند از آنجا که این کار را غالباً - به غیر از اشراقیون که اساساً منطقی ندارند - بر مبنای منطق ذهنی و عقلی نظری انجام داده‌اند، اغلب روابط پنهانی و مفاهیم بدیع و حقایق علمی و عملی نهفته در بیان، نه توی هفت جلد و چند بطن قرآن، قرآن را نتوانسته‌اند کاملاً روشن سازند. بنابراین انسان بایستی نخست با دقت و ممارست کامل، زبان و منطق و بینش و جهت‌گیری کلی خاص قرآن را حس کند و آن را بیاموزد و با آن انس پیدا کند و آنگاه شروع به ترجمه

و تفسیر کند. در اینصورت است که خواهد دید که اساساً حرف زدن قرآن، حرف زدن دیگری است، زبان آن زبان ویژه ای است. متأسفانه این ویژگی را غالباً درک کرده اند ولی از آن یک نتیجه‌ی خطرناک و انحرافی و ضد قرآنی گرفته اند، نتیجه ای که اساساً رسالت اسلام و دعوت پیامبر و هدف وحی و پیام قرآن را به نام تجلیل نفی می‌کند و به کلی نقض، و آن این که قرآن بسیار مشکل است و اسرار آمیز و معنائی و بنابراین، انسان از فهمش عاجز است! پس معلوم نیست که این کتاب برای چه موجوداتی در زمین نازل شده است؟ در صورتی که بسیار آسان است، آسانتر از کتاب‌های فلسفی و کلامی و بسیاری از نوشته‌هایی که برای ساده کردن و روشن کردن قرآن می‌نویسند! این ادعای من نیست، خبری است که در خود قرآن، خداوند داده است: وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ^۱ نه مثل قلمبه نویسان عالم و حکیم، معانی ساده و سبک، در زبان مشکل و ثقیل، برعکس، معانی عمیق و شگفت، در زبانی ساده و آسان... بنابراین در منطق عقل نظری اول خداوند بایستی راه‌های خود را به انسان‌ها نشان دهد و آنگاه آن افرادی که راه‌های او را شناخته اند به راه افتند و در آن راه جهاد کنند. و آئین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا... درحالی که خداوند با منطق خود، اول به راه افتادن - عمل و جهاد - را می‌گوید و آنگاه به این راهروان - عاملین و مجاهدین - وعده هدایت می‌دهد!...

تفاوت میان متد، سبک و گرایش قرآن

نباید متد را با سبک و گرایش اشتباه کرد. مثلاً قرآن سبک آمیخته‌ی وصفی، تحلیلی، سمبلیک و داستانی و یا خطابی دارد. گرایش قرآن به طبیعت و جامعه و تاریخ است. اما متدش یعنی روش تحقیقش بر خلاف کلی‌نگری ارسطویی، جزئی‌نگری است. یعنی به عوض این که به علل اولی و به ماوراء الطبیعه و روح و کلیات پردازد، جزئیات و پدیده‌های عینی طبیعی و انسانی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. مانند گاو، زنبور عسل، موربان، مورچه، عنکبوت، ماه، خورشید، ستاره، جامعه‌های عاد و ثمود. مقصود از متد، شیوه‌ی تحقیق علمی است. یعنی مثلاً برای شناختن انسان چکار کنیم؟ انسان را از نظر بیولوژی و فیزیولوژی مشخص کنیم و بعد صفات مشترکشان را جمع نماییم. این که بگوئیم انسان حیوانی است که سخن می‌گوید، یک کلی‌نگری غلط می‌باشد چون هیچ مجهولی را کشف نمی‌کند. متد کپلر، گالیله و بیکن همه جزئی‌نگری است و آنها حمله‌های شدیدی به کلی‌نگری ارسطویی داشته اند. مشاهده، تجربه و مقایسه هم لازمه‌ی جزئی‌نگری است. علم امروز نمی‌گوید حشره چیست، بلکه یک یک آنها و جزء جزء آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهد تا به صفات مشترکی برسد و بر اساس آن قانون یا قوانین علمی ثابتی را تدوین کند...^۲ سبک نویسندگی قرآن درهم است. یعنی فصل فصل و باب باب نیست، بلکه دارای سبک پیچیده‌ی خاصی است که قابل تقلید نیست. مثلاً آیات مربوط به جنگ در ضمن داستان یوسف یا داستان

۱- سوره ی القمر: ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰

۲- م ۷۱ ص ۱۹

۳- م ۱۲ ص ۱۳۵

دیگر پراکنده است. آیات مربوط به توحید و زکات همین گونه است و یا آیات مربوط به نژاد و اصالت انسانی یا احکام حقوقی در تمام قرآن پراکنده است. ژول لایبوم فرانسوی آیاتی را که دارای موضوع مشترکی است در کنار هم قرار داده است. ترجمه این کتاب - Classification de Qoran - را نگاه کنید^۱ و شماره‌ی آیاتی را که در موضوعات مختلف آمده است با هم مقایسه کنید تا ببینید تعداد آیات عملی تا چه میزان بر آیات نظری فزونی دارد...^۲ متد اجمالی قرآن معلول بیش علمی ایدئولوژی اسلام است. بیش اسلام یک بیش پراگماتیستی است و در پراگماتیسم اصالت از آن عمل است، نه فکر.^۳ بنابراین تمام عقاید مذهبی مانند مسأله‌ی خلق آدم و حوا، راندن آنها از بهشت و یا مسأله‌ی قیامت و دنیای دیگر و پاداش و تمام قصه‌های مذهبی مانند داستان یوسف و داستان نوح و پیامبران بنی اسرائیل که در قرآن ذکر شده، اینها همه دارای یک هدف عملی برای زندگی بشر است. پس مقصود بیان خود قصه‌ها نیست، همه را می‌خواهد در خدمت فایده و جنبه‌ی عملی که این قصه‌ها برای زندگی عادی بشر دارد سوق دهد. اما هیچگاه نمی‌خواهد این قصه‌ها را جزء به جزء شرح دهد. بنابر این عمداً به اجمال می‌گذراند. و بیشتر روی جنبه‌ی عملی آن تکیه می‌کند. ولی در فرهنگ مذهب اسرائیلی این قصه‌ها و عقاید مفصل تشریح شده و اساطیری برایش به وجود آمده است. در داستان آدم هست که خدا به آدم و حوا می‌گوید به این درخت نزدیک نشوید. در قرآن فقط کلمه‌ی این درخت آمده است. مسلمین می‌خواهند بدانند این درخت چه درختی بوده است. اسم این درخت در قرآن ذکر نشده است. چرا؟ برای این که ما به عنوان خواننده و متفکر اسلامی فکرمان به این که این درخت چه درختی بوده است نرود بلکه فکرمان به این موضوع که این نهی برای چه بوده است متوجه نشود، ولی مسلمانان به این روش متوجه نبودند و برای فهم جنس درخت و دیگر کیفیات آن در فرهنگ اسرائیلی کاوش می‌کردند. قرآن می‌گوید ما آنها را از بهشت رانیدیم. ولی در فرهنگ مذهب اسرائیلی بهشت و راندن آدم و حوا با تمام جزئیات تشریح شده است. به همین نحو داستان نوح و داستان خلقت زمین و آسمان در قرآن فقط با یک اشاره آمده است، که در شش روز یا شش مرحله زمین و آسمان را آفریدیم. درحالی که در تورات چگونگی این خلقت در فصل مستقلی به نام سفر تکوین مشروحاً آمده است.

س: خود اسلام می‌توانست شرح جزئیات را بدهد تا مفسرین به دنبال جزئیات در فرهنگ‌های دیگر

۱- این کتاب تحت عنوان تفصیل آیات القرآن الحکیم به انضمام کتاب المستدرک به زبان فارسی ترجمه و چاپ شده است.
۲- م. ۲۹، ص ۶۶۰

۳- پراگماتیسم: اصالت عمل، این است که ما هر فلسفه و اعتقادی را که در عمل نتیجه‌ی مثبت بدهد برایش اصالت قائل باشیم و هر کدام را که در عمل نتیجه منفی بدهد باطل می‌شماریم و به جای دلیل منطقی و عقلی اثر عملی آن را ملاک صحت و سقم آن بدانیم. مثلاً به جای استدلال‌های رایج در اثبات یا انکار خدا، می‌بینیم عقیده به خدا به درد زندگی می‌خورد و مفید است یا بی‌ثمر و حتی مضر. اگر در عمل مفید بود پس خدا هست و اگر مضر، پس نیست (ویلیام جیمس آمریکایی). (م. ۱۲ ص ۲۰۵) پراگماتیسم اصطلاحی است که به عنوان یک مکتب متعلق به ویلیام جیمس آمریکایی است. اما به عنوان یک بیش بسیار قدیمی است و ریشه‌اش به هند و چین و ایران قدیم می‌رسد. پراگماتیسم که اصالت عمل ترجمه شده است، یک ریشه‌ی فلسفی دارد... (م. ۱۴ ص ۲۲۴) اصطلاح پراگماتیسم عبارت است از این که هر فکری، مکتبی و عقیده‌ای که در عمل مفید باشد مورد قبول است ولو دلیل منطقی برای اثباتش نداشته باشیم. و هر فکر و عقیده‌ای که در عمل مضر باشد باطل است ولو هزاران دلیل برای اثباتش داشته باشیم. (م. ۲۹ ص ۶۶۰)

نرود!

ج: آن وقت هنگامی که من داستان آدم را مطالعه می‌کردم در جزئیات قیافه‌ی آدم غرق می‌شدم و بعد از آن باز هم این جزئیات برایم کافی نبود. اما مقصود قرآن آگاهی ما بر کیفیات خلقت آدم و حوا نیست، بلکه مسائلی است که از نظر اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مطرح است. ولی اگر شرح تمام داستان جزء جزء نقل می‌شد مانند یک کتاب معمولی بود و خواننده را در حوادث خود غرق می‌کرد و بعد هم مجال، فرصت و زمینه‌ی مساعدی برای مفسرین فراهم می‌کرد که همه پی تفصیل جزئیات قصه بروند. بنابراین قرآن نمی‌خواهد که واقعاً ما فکر کنیم آدم و حوا چگونه خلق شدند یا چه کسانی بودند و به چه کیفیتی خلق شدند، بلکه می‌خواهد بگوید از خاک خلق شدند، می‌خواهد بگوید حوا از آدم خلق شده است، یعنی زن و مرد هر دو از خاک و از یک سرشت انسانی هستند. زن پست تر و پائین تر از مرد نیست، زیرا از هم خلق شده اند. عدم تشریح داستان خلق آدم و حوا تنها برای پیروی از سبک اجمال و اختصار نویسی نیست بلکه آنجا که ضرورتی احساس می‌شود و می‌خواهد در این مورد تکیه ای کند آن را تکرار می‌کند. اما نمی‌خواهد خواننده را متوجه کیفیت ساختمان و صورت گرفتن این شکل نماید بلکه توجه را به هدف معطوف می‌دارد. پس چون قرآن به اجمال برگزار می‌کند، مسلمین خواه ناخواه برای جبران این فقر اساطیری فرهنگ اسلامی ناچار به طرف فرهنگ سرشار اسرائیلی رفتند که مملو از اساطیر و قصه‌های شیرین مذهبی است. بنابراین فرهنگ یهودی در تفسیر قرآن و تفسیر مباحث و قصص و عقاید مذهبی اسلام به شدت اثر می‌گذارد. به طوری که اگر مثلاً تفسیر ابو الفتح را نگاه کنید، می‌بینید همه جا اساطیر و قصص اسرائیلی است که آیات قرآن را توضیح می‌دهد.

متد استقرایی، عینی و تجربی قرآن

پیش قرآنی چیست؟ متدلوژی قرآن از فرمان‌ها و دستورانی که به ما می‌دهد کاملاً روشن است. می‌پرسد: آقا، روح چیست؟ به جای اینکه بیاید شش ماه بحث دوباره‌ی حقیقت روح و ذات روح کند که عرض است یا جوهر است؟ چیست یا کیست یا کجاست؟ ازلی است یا ابدی؟ از این بحث‌ها! پاسخ می‌دهد: روح از امر پروردگار من است. دیگر بس است! یعنی چه؟ یعنی این حرف‌ها را اول کن، به زندگی ات برس. چکار کنم؟ انظر الی حمارک: به همین خری که رویش نشسته ای نگاه کن و ببین چیست. به شترت نگاه کن که چگونه خلق شده، دستگاه فیزیولوژیست چیست؟ چگونه متناسب با صحرا ساخته شده؟ چگونه دستگاه‌های درونی اش برای ذخیره‌ی آب و غذا ساخته شده؟.. به زمین نگاه کن چگونه زیر پابت گسترده شد. به آسمان نگاه کن چگونه برافراشته شده، بی ستون. یعنی نجوم را نگاه کن و برو دنبال نجوم. ولی باز نه آن نجومی که آیا ستاره‌ی فلان با اقبال به همان جور در می‌آید؟ به غذایت نگاه کن. به روح چکار داری که چیست؟ به همین چیزی که می‌خوری نگاه کن. پنج هزار سال می‌خوری

هنوز نمی‌دانی که از چه ساخته شده. یعنی غذاشناسی یاد بگیر نه روح‌شناسی و فلسفه‌ی روح که بعد نفهمی چه می‌خوری! اینگونه فرمان‌ها از چگونه‌ییش و از چگونه‌ی متدی سخن می‌گوید و چگونه نشان می‌دهد که مسلمان با این‌ییش باید گرایش علمی‌اش به طرف چه چیز باشد؟... حتی فرمان می‌دهد: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ.. روی زمین بگردید. در کتاب‌ها نخواهید که رم چطور شد، ایتالیا و یونان چطور شد و باز اینها را نزدیک امتحان از بر کنید! بروید روی زمین بگردید. یعنی مهاجرت علمی کنید و کشف تاریخ کنید...^۱

سبک سمبولیک قرآن

سمبولیسم، سمبولیسم در ادبیات، ارزش زبان سمبلیک، ادیان همه رمزی سخن می‌گویند. قرآن زبان سمبلیک دارد - در بیان حقایق فلسفی - تاویل یعنی یافتن سمبلیزه است: ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم.^۲ سبک سمبولیک دو خصیصه دارد: خصیصه اول این است که معانی و ایده‌های مجرد مثل مقاومت، انتظار، رنج، توفیق، بدبینی، برداباری، یزاری... با کلماتی که ما این معانی را با آنها می‌نامیم بیان نمی‌کند، بلکه برای بیان این معانی مجرد یک پدیده مادی یا یک شیء را که بر آن معنی دلالت دارد به صورت رمز انتخاب می‌کند. در این سبک وقتی ما رمزها را استخراج می‌کنیم ممکن است یک حرف تازه به ذهن ما نیاید، ولی چون خواننده خود این رمزها را شکافته و معانی را دریافته است درست حالت انسانی را دارد که خودش این حالت را در زندگی تجربه کرده است، نه اینکه او را نصیحت کرده باشند، یک حرف به صورت نصیحت گاه هیچ اثر و ارزشی ندارد اما همان حرف اگر به صورت سمبولیک گفته شود، موثر واقع می‌گردد، زیرا خواننده خود در اینجا اکتیف (Activ) است و خود تجربه می‌کند... دیگر اینکه گاه مستمع و خواننده یک تیپ نیستند و از تیپ‌های گوناگون ترکیب شده‌اند و از نظر حساسیت‌ها، ضعف‌ها، درجه فهم و... با هم فرق دارند. بنابراین باید معنی را با رمز بیان کرد تا هر کس با توجه به خصلت و درجه‌ی فهم خود از آن معنایی خاص بجوید. مخصوصاً وقتی ما می‌خواهیم جمعیتی را به یک راه و یا یک مکتب نو هدایت کنیم. چون اینها یک تیپ نیستند و حساسیت‌های گوناگون دارند و در درجات مختلف فهم قرار دارند. اگر اندیشه مان را با زبان ساده و صریح و یک بُعدی بگویم برای همه به یک اندازه قابل استفاده نخواهد بود. یعنی برای عده‌ای ارزشمند و برای عده‌ای بی ارزش جلوه خواهد کرد. گذشته از این مخاطب‌ها ممکن است در یک دوره و یا در یک مکان نباشند. مثلاً وقتی می‌گویم نماز به پا دارید تا عزت یابید. در اینجا سمبولیک است. زیرا نماز به پا داشتن با عزت یافتن تناسبی ندارد، اما هر کس فراخور خود این عزت را معنی می‌کند. یکی عزت را در سلامت، دیگری عزت را در ثروت و سومی در این می‌داند که در آخرت رستگار شود. و همین‌طور به میزانی که قدرت تعقل انسان اوج می‌گیرد، عزت هم به گونه‌ای خاص معنی می‌دهد... قرآن که ادعا می‌کند آسمانی است حق ندارد

حرفی بزند که از لحاظ علمی درست نباشد و مورد قبول اعتقاد رایج زمان هم قرار نگیرد. پس ناچار باید به رمز بگوید: منتهی طبیعی است که هر زمان به واقعیت نزدیک شود آیات باید معنی روشن تری را بدهد. یکی دیگر اختلاف زاویه دید انسان هاست. در تاریخ اسلام سخنی هست که بسیار با اهمیت است و آن این کلام پیغمبر است که: اگر ابوذر اسلامی را که در دل سلمان هست می‌دانست، کافر می‌شد. یا: او را می‌کشت! این تناقض دید دو انسان از یک پدیده است آن هم بین ابوذر و سلمان که هر دو از ناب‌ترین تربیت شده‌های اسلام هستند و خودشان مستقیماً مذهبشان را از پیغمبر گرفته‌اند... ناچار باید قبول کنیم که این حقایق نمی‌تواند در یک زبان یک بعدی اخباری بیان شود. البته همه‌ی حرف‌های قرآن اینطور نیست و بعضی یک بعدی و صریح است...^۱

چند متد به عنوان برنامه ریزی فهم قرآن

اگر ما که الآن در این قرن هفتم و کتاب‌های فلسفی، هنری، اجتماعی، ادبی و علمی می‌خوانیم کوشش بکنیم و بخواهیم و استمرار داشته باشیم و دانما با زبان قرآن آشنا باشیم می‌توانیم آن را بفهمیم. عده ای گفتند ما نمی‌توانیم این کتاب را بفهمیم! از بس این کتاب عمیق است و هر کدام از آیه‌ها اسرار مخصوصی است که باید بعدها روشن بشود، آن هم نه به وسیله‌ی انسان، انسان نمی‌تواند بفهمد، پس فعلاً آن را کنار بگذاریم! چه یکی را به دور از جایی دور کنند چه به حرمت، چه فرقی می‌کند؟ فقط خیلی‌ها نمی‌فهمند که قرآن را کنار گذاشتند چون می‌بینند که همه جا با خط‌های عجیب هست! این همه آنها را با جلدهای قشنگ با تذهیب‌های عجیب کرده‌اند که هر جلدش امروز یک میلیون تومان قیمت دارد. آن وقت می‌بینید که مصرف هایش چطوری است، لای قرآن نباید باز بشود، تفکر در آن حرام است ولی هر کار دیگر جایز است! بنابراین خواهش می‌کنم که قرآن کوچکی تهیه کنید که دو چیز داشته باشد: یکی ترجمه زیر آیات و یکی هم کشف الآیات در آخر داشته باشد... قرآن باید همیشه به صورت کتابی در جیبمان باشد و آن را به عنوان یک کتاب مطالعه بکنیم که از شکل و صورت شیء متبرک دریاوریم و کتابش بکنیم. اسم آن کتاب است و خطاب به ما هم هست.^۱ قرآن را باید در چند بُعد و وجهه اش مطالعه کرد. یعنی چند درس است: اول متن قرآن به عنوان یک Texte خوانده و آموزش می‌شود. باید متن را مثل متون درسی که می‌خوانیم بشناسیم. دوم، تجزیه و تحلیل کتاب شناسانه، بر اساس متد کتاب شناسی است. همان طور که یک اثر بزرگ ادبی و یکی از آثار بزرگ فکری را تجزیه و تحلیل و نقد و آنالیز می‌کنند. پس یک درسی به نام آنالیز قرآن است. سوم: چون قرآن ابعاد گوناگونی دارد و بسیاری هستند که در موضوعات مختلف و زمینه‌های مختلف، یک عده روی اثر هنری اش، یک عده روی موزیک قرآن، یک عده روی الفاظش، یک عده روی آثار تاریخی اش، یک عده روی بُعد علمی و طبیعی اش، یک عده روی وجهه‌ی جامعه شناسی اش، کار تخصصی کرده‌اند و تحقیقاتی کرده‌اند یا می‌خواهند بکنند...

۱- م. ۲۸۲ ص ۶۴۵

۱- م. ۱۸۲ ص ۲۲۴

چهارم این است که اگر بتوانیم در ضمن کارها به طور دسته جمعی و به کمک ترجمه‌هایی که تا به حال شده، به زبان‌های مختلف ترجمه فراهم بکنیم که یک خدمت بزرگ به جامعه شده است...^۱

تفسیر قرآن

منبع پیدایش علوم در اسلام، قرآن و حدیث بوده است. پس علوم دو گانه پیدا شد: علوم قرآن شناسی و حدیث شناسی. قرآن شناسی عبارت است از تفسیر برای فهم قرآن، زیرا قرآن دارای دو سنخ آیات؛ محکمات و متشابهات است...^۲ ما برای شناخت خود باید به سرچشمه‌های قدیمی مان رو کنیم؛ اما نه به عنوان تحقیق مستشرقانه و فاضلان و متکلمان، بلکه باید به عنوان روشنفکری متعهد به سراغ گذشته برویم... ما نمی‌خواهیم تحقیق کنیم که بای بسم الله قرآن در ذهنمان چه را تداعی می‌کند؛ بلکه می‌خواهیم ببینیم این پیامی که در تاریخ آن همه حرکت ایجاد کرده و می‌کند چیست؟ مؤمن قرآن را می‌بندد و می‌بوسد و بر ناقچه می‌گذارد و کتاب را به صورت شینی مقدس در می‌آورد. اما روشنفکر به عنوان اینکه کتابی دینی است، نقیض می‌کند. و در این میان آنکه کتابی چون قرآن را به شینی تبدیل می‌کند، خائن تر از کسی است که رویارو می‌ایستد و به تیرش می‌زند و حمله می‌کند. باید به قرآن بازگشت، تا مفر اسلام و تاریخ اسلام را مستقیماً بشناسیم و بیوگرافی شخصیتی را که نام اسلام را بر خود دارد دریابیم و چهره‌ی واقعی مذهب را از میان این چهره‌های دروغینی که در اذهانمان تصویر کرده‌اند پیدا کنیم و این ماسک‌ها را بشکنیم و اسلام بی‌ماسک و راضین را باز شناسیم و برای این همه به آگاهی و تعهد و ایمان نیازمندیم.^۳ قرآن هیچ وقت تغییر نمی‌کند، بلکه مفسر هر روز تغییر می‌نماید، و آیه‌ها را روشن تر معنا می‌کند و بهتر می‌فهماند و از این جهت بزرگ ترین دشنام در مذهب، بدعت است...^۴ معنای قرآن مجمل است و احتیاج به توضیح دارد، بنابر این احتیاج شدید به تفسیر دارد. تفسیر در آغاز دنباله رو حدیث بود. برای درک معنای یک آیه بایستی به کتاب‌های املاء رجوع می‌کردند که آیا درباره‌ی این آیه پیامبر سخنی گفته است یا نه. پس از پیامبر، ابوذر و اصحاب دیگر هم آیات را معنی کرده بودند. و این معانی سوای فهم قرآن برای مسلمانان ارزش داشت. بدین ترتیب تفسیر از حدیث جدا شد. یعنی تفسیر عبارت شد از حدیث پیامبر به اضافه سخنان و تفسیرهای اصحاب و کسانی که از پیامبر شنیده بودند یا طرز فکرشان طوری بود که فهم آنها از قرآن برای مردم ملاک شد. پس علمی مستقل به نام تفسیر به وجود آمد...^۵

تفسیر به رأی

حدیثی است که می‌فرماید: "هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند، جایگاهش در آتش است."

۱- م. ۱۶۱ ص ۳۹۲

۲- م. ۲۹۱ ص ۶۲۴

۳- م. ۱۶۱ ص ۱۹۷

۴- م. ۱۳۱ ص ۱۷۳

۵- م. ۲۹ ص ۶۴۷

این رأی را عقل گفتند، یعنی هر کس به عقل خودش قرآن را تفسیر کند! پس با چه تفسیر کنیم؟ با بی عقلی تفسیر کنیم؟ چنان که می‌کنیم!! ... بعد می‌گویند مقصود ما این است که زیر هر آیه ای روایتی از امام بیاوریم. آقا! مگر نباید همین روایت را با عقل انتخاب کنیم؟ مگر عقل ما نباید همان روایتی را که تفسیر این آیه است انتخاب کند، بفهمد، زیر این آیه بیاورد و بفهمد که این معنای این آیه است؟... پس مسئله این است که نباید قرآن را به رأی تفسیر کرد. رأی یعنی چه؟ یعنی عقاید و افکار قبلی مان. اول به فلان نظریه علمی، فیزیکی، شیمیایی، فقهی، مذهبی و فرقه ای معتقدیم، بعد می‌رویم در قرآن دنبال اثبات عقیده و رأی قبلی مان می‌گردیم. این است که شیعه دنبال قرآن می‌رود، شیعه در می‌آید. سنی می‌رود، سنی در می‌آید. ناصبی می‌رود، ناصبی در می‌آید... پس قرآن چکار می‌کند؟ این‌ها آراء است و اینها تفسیر به رأی است. پس چگونه باشیم؟ عقلی شسته از همه ی آراء قبلی و از همه ی عقاید قبلی که وراثت یا به ما تحمیل کرده. به عنوان یک ذهن ورزیده، هوشیار، با پیش منطقی و عقلی، قدرتمند و بیدار و معنی شکاف اما بی تعصب و تعهد اثبات یک نظریه ی قبلی، برود و از خود قرآن دریابود و ببیند که چیست.^۱ بنابر این رأی به معنای عقیده است و نظریه. و در اینجا یعنی پیشداوری. یعنی قرآن را در تفسیر با عقاید قبلی و آرای شخصی خود جور نکنید.^۲ یک عامی متعصب حق دارد که قرآن را نخوانده و نشناخته و نفهمیده بپذیرد و ایمان داشته باشد، اما نور روشنفکر منصف حق نداری آن را ننگشوده و نیندیشیده و نفهمیده رد کنی و بدان ایمان نداشته باشی بر عکس آنچه می‌پنداری، از هنگامی که قرآن از سخن گفتن با پیروانش بازماند و تنش را پرستیدند و وحش و فکری و سخنش را رها کردند، مسلمانان به خرافه پرستی و ضعف اجتماعی و جمود فکری و تعصب‌های شبه مذهبی و انحطاط علمی و اقتصادی و سیاسی افتادند...^۳

کتابت و تدوین قرآن

در زمان خود پیامبر تمام همّ مسلمان بر حفظ قرآن بود. پیامبر کتاب وحی داشت که به مجرد این که آیه ای نازل می‌شده و پیامبر می‌خوانده است، کتاب وحی می‌نوشتند. این آیات بر روی پوست‌هایی که از خارج می‌آوردند، روی سنگ‌های صاف، روی چوب صاف، روی استخوان شانه‌ی گوسفند یا شتر نوشته می‌شده است. ولی در زمان خود پیامبر آیات تدوین نشد، ضبط شد اما به صورت امروزی احتمالاً تألیف نیافت. علت عدم تدوین این بوده است که آیات به صورت معمول چنان که ما یک کتاب را می‌نویسیم نازل نشده است، بلکه آیات عبارتند از سخنانی که غالباً بر حسب یک پیش آمد و یک موقعیت نازل می‌شده و ممکن بوده است در یک روز ده آیه نازل شود که در موضوع اختلاف داشته باشند... بنابراین قبل از نزول تمام متن نمی‌توان به تدوین آن پرداخت و متن هنگامی کامل شد که پیغمبر وفات یافت و

۱- م. ۱۸ ص ۲۱۷

۲- م. ۷ ص ۶۱

۳- م. ۲۲ ص ۱۲۲

وحی قطع گردید و ناچار پس از حضرت محمد به فکر تدوین قرآن افتادند. ابن مسعود و حضرت علی از کسانی هستند که قرآن را جمع و تدوین کردند. در زمان خلافت عثمان که اسلام به ایران و روم و تمام سرزمین‌های دوردست قدم می‌گذارد، احتیاج به کتاب مدونی برای تکثیر بین مردم این سرزمین‌ها احساس شد و بنابراین عثمان به تدوین قرآن همت گماشت. طرز تدوین قرآن به این صورت که عثمان خودش بدان اقدام کند نبوده است. اول جلسات مکرر اجتماعی و انفرادی با اصحاب و کتاب وحی و همه‌ی کسانی که متن آیه را از پیامبر شنیده و حفظ کرده و نوشته بودند تشکیل می‌دهد. حفظ کردن آیه یا شعر یا یک خطبه‌ی طولانی در عرب معمول بوده است. اینها از نظر حافظه غیر عادی بودند و نه تنها آیات قرآن بلکه تمام اشعار بزرگ معروف و قصائد جاهلی را حفظ داشتند، از وقتی که نوشتن و ضبط پدید آمد در نتیجه بار حافظه سبک شد و ضعیف گردید. گذشته از آن آب و هوا و نزاد در حافظه مؤثر است و بدین دو علت اصولاً اعراب آن زمان دارای حافظه‌ای قوی بودند. به صورت معمول هم اکثر مسلمانان حجاز تمام یا اکثر قرآن را حفظ دارند، حتی کسانی که سواد خواندن ندارند. جلسات مشاوره‌ی مفصل و دقیق از طرف عثمان شروع می‌شود و بعد دستور می‌دهد تمام نسخه‌های موجود از قرآن را جمع کرده و مقایسه کنند، و در ضمن کار در هر موردی که اشکال پیش می‌آید با کسانی که شنیده اند و از حفظ دارند مشورت می‌کند، حتی برای یکتا زیر جامعه‌ای که موجودیش قرآن است، عثمان نمی‌تواند با ذوق خودش آن را تدوین کند، به خصوص در آن موقع که زمامدار جامعه‌ی اسلامی یک دیکتاتور قوی نبوده است که هیچ کس یارای سخن گفتن نداشته باشد. می‌بینیم حتی افراد بسیار کوچک و ضعیف، از نظر اجتماعی و سیاسی، رسماً وارد دربار او می‌شوند و به او انتقاد می‌کنند. بعد قرآن عثمان که تدوین می‌شود، علی و ابن مسعود و همه آن را به رسمیت می‌شناسند. علی در عین حال که اختلاف اصولی - و حتی ابن مسعود شدیدتر از علی - با عثمان دارد، وقتی که قرآن عثمان تدوین می‌شود به رسمیت می‌شناسد و با مشورت عموم دستور می‌دهند تمام قرآن‌ها و نسخ مختلف را که در محافل مختلف اسلامی پخش شده بود بسوزانند و این یکی از خدمات بسیار بزرگ به قرآن بود، زیرا در آن هنگام اختلاف در قرائت به علت تکثیر نسخ قرآن و دور شدن آن از قلمرو زبان عرب حجاز در قرآن پدید آمده بود. این کار از پدید آمدن طبیعی اختلاف نسخ جلوگیری کرد...^۱

علم قرائت

قرآن به خارج از عربستان می‌رود، مردم غیر عرب با لهجه‌های مختلف قرآن را می‌خوانند. هر کسی یک نوع قرائت می‌کند. اختلاف در قرائت قرآن پیدا می‌شود. مسلمین متوجه می‌شوند که این اختلاف پس از چند نسل یک ناراحتی شدید علمی و مذهبی به بار می‌آورد. بنابراین دانشمندان قرائت‌های مختلف را از کسانی که از پیامبر شنیده بودند جمع کردند، هفت مکتب قرائت از همه‌ی مکاتب مختلف دیگر تدوین شد. این هفت نفر از قراء شیعه‌ی اسلام هستند که علم قرائت را پدید آوردند. علم قرائت یکی از

بزرگ‌ترین و حساس‌ترین علوم در جامعه‌ی اسلامی است. زیرا منشأ عقاید و احکام قرآن است و با کوچک‌ترین اختلاف تلفظ و اعراب معنی تغییر می‌کند، زیرا قرآن کتابی حقوقی و اجتماعی است و این اختلاف در معنی در جامعه اثر بسیار شدید می‌گذارد و ممکن است مورد سوء استفاده و انحراف واقع شود. بنابراین علم قرائت به وجود آمد.^۱

علوم طبیعی در قرآن

قصدم از علوم طبیعی در قرآن این است که می‌بینیم قرآن با توجه شدیدی که به طبیعت دارد، ناچار از مسائلی صحبت کرده است که در قرون اخیر علم به آنها پرداخته و آنها را کشف کرده است. آنچه قرآن گفته با قضاوت علمی امروز منطبق و یکسان است. البته بعضی خواسته‌اند به هر شکل شده حتی به زور آنچه در قرآن آمده است با علوم جدید تطبیق دهند. من به کار آنها کاری ندارم بلکه قصد من مسائلی در قرآن است که امکان ندارد جز آنچه علم امروزه می‌گوید از آن معنی دیگری بجوئیم. می‌گوئیم:

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی
دل هر ذره را که بشکافی آفتابی‌اش در میان بینی

اتم یک منظومه‌ی شمی است و این سخن را می‌توان با آن منطبق کرد ولی این شعر را می‌توان توجه دیگری کرد و واقعاً هم همین طور است، چون گوینده نمی‌داند اتم چیست. مسأله این است که در دل هر ذره کوچک که ما می‌بینیم یک عظمت و یک روشنائی وجود دارد، نور یک حکمت و بینایی در آن وجود دارد که ما متوجه اش نیستیم ولی با چشم دل می‌توانیم متوجه آن بشویم یا در شعرهای مولوی از اینگونه بیان فراوان وجود دارد... بنابراین من آن دسته از آیات قرآن را که باین شکل می‌توان برایش توجیهی علمی تراشید نمی‌گویم، چون با آنها هر تعبیری و هر حرفی را می‌توان بست. اما بعضی از آیات هست که جز توجیه علمی امروز نمی‌توان معنای دیگری از آن تصور کرد. من برای آن آیات اهمیت قائلم و مقصودم از علوم طبیعی چنین آیاتی است...^۲

نام گذاری سوره‌ها

کتاب وحی نام سوره‌های قدسی خویش را نه از فرشتگان، صفات ملکوتی و اصطلاحات ماوراء الطبیعی و غیبی و حتی فلسفی و روحانی و هنری و تعبیرات صوفیانه، ایده آلیستی، ذهنی و روشنفکرانه، که همه عینی، واقعی، تاریخی، بشری، عملی، طبیعی و بکارآمد زندگی و حرکت و آگاهی و جامعه و بسیج و مسئولیت و حتی خاک و خوراک برمی‌گزینند: آفتاب، رعد، نور، دود، طور، ستاره، ماه، آهن، غار،

۱- البته چون لهجه‌ها متفاوت بود و معنی قرآن از نظر لهجه‌ها تفاوت معنی را ایجاد می‌کرد، غیر از علم قرائت برای خواندن صحیح قرآن احتیاج به تدوین و جمع‌آوری لغات قرآن با معنی حجازی اولیه‌اش پیدا شد و بلافاصله توجه به زبان شناسی برای معنی لغت پیدا شد. جمع‌آوری لغات قرآن و نیز تلفیق لغات عربی و غیر عربی در قرآن از مباحث زبان شناسی است. (م. ۲۹۱ ص ۶۴۶)

برج‌ها، سیده، صبح، زلزله. جانوران: گاو، چهارپایان، زنبور عسل، مورچه، عنکبوت، زالو یا کرم، فیل. گروه‌های انسانی: زنان، مؤمنان، شعراء، مردم، منافقان، کم‌فروشان، کافران. تاریخ: آل عمران، بنی اسرائیل، احزاب، سبأ، قریش، روم. صاحبان پیام و رسالت: ابراهیم، هود، یونس، یوسف، مریم، پیامبران، نوح. غذا و اقتصاد: خوراکی، زیتون، انجیر. مسائل انسانی و اجتماعی: مرکب، قلم، اخلاص، یاری، کمک، عصر، زمان، افزون طلبی، ارزش (قدر)، اسبان مجاهدان (نازعات)، اسبان نفس نفس زن در پیکار (عادیات)، پیروزی، بر نایان اخم کرد (عبس)، شوری. تعجب نکید، اینها پست، دنیوی، بی ارزش و مادی نیستند، این‌ها مقدساتی اند که خدا به آنها قسم می‌خورد، بین که به چه چیزها زیان وحی سوگند یاد می‌کند: به عصر که سرمایه‌ی انسان است... به بامداد و به شب و به روز... به انجیر و زیتون...^۱ در اسم گذاری سوره‌ها آنچه مورد توجه است، اول ملاحظه ادبی نام گذاری است. یعنی این که آن را با یک یش ادبی نگاه کنیم. دوم با یک یش فکری و فلسفی. مثلاً در سه سوره نمل و عنکبوت و نحل، یک زیبایی از نظر ادبی هست و آن اسم گذاری مدرن است. امکان ندارد یک کتاب کلاسیک این چنین اسم گذاری کند. در وداهای زردشت اسمهای سوره‌ها به قدری عظمت دارد که فهمش گاه مشکل است. مثل گودخت. یعنی زندگی خودآگاهانه. حتی کتابهای معمولی تا این اواخر هم اسمهای طولی عجیب داشت. این جزء خصوصیات کتب قدیم است که اسم گذاری اش باید پر زلفت باشد... این نوع اسم گذاری برای کتابهای که خود را وحی می‌داند دلیل پیدایش دید تازه‌ای است و مسئله‌ی مهم دیگر این که در تمام قرآن فقط در سه سوره خدا در باب وحی صحبت می‌کند... گرایش فکری هر نویسنده را با توجه به اسمی که برای اثرش انتخاب می‌کند می‌توان دریافت. بنابر این مطالعه در اسم گذاری در موضوع کاملاً روحیه‌ی نویسنده کتاب را می‌رساند. در اینجا تحقیقی روی قرآن می‌کنیم. به این ترتیب که فقط با توجه به نامگذاری سوره‌ها و موضوعاتشان آنها را یک دسته بندی می‌کنیم تا ببینیم در قرآن به چه مسائلی بیشتر و به چه مسائلی کمتر توجه شده است. نتیجه بررسی نشان می‌دهد که توجه قرآن به این ترتیب اهمیت به مسائل زیر است:

۱- اعتقادی، فلسفی، فکری: ۲۷ سوره

۲- علوم طبیعی: ۲۴ سوره

۳- مسائل انسانی: ۲۲ سوره

۴- مسائل سیاسی: ۲۱ سوره

۵- مسائل اجتماعی: ۱۹ سوره

۶- مسائل اخلاقی: ۱۳ سوره

۷- مسائل تاریخی: ۹ سوره

۸- رموز: ۴ سوره

۹- عبادت و احکام: ۴ سوره

۱۰- اقتصاد: ۲ سوره.^۱

مفهوم و معنای آیه - آیات

آیه، یک واقعیت در بیش توحیدی، یک نمود است. و در بیش علمی امروز، یک پدیده، یک پدیدار، فنومن.^۲ آیه به چه معانی در قرآن آمده؟ به عقیده من در قرآن به دو معنا آمده: یکی به معنای پدیده‌های طبیعی (فنومن)، یکی هم به معنای واقع (فت: واقعه) ... وقتی می‌گوید: وارسلنا الریاح لواقع، یکی از آیات خدا فرستادن بادهای برای لقاح است، این یک فنومن است یعنی بادهای سبب آفرینش گیاهان می‌شوند. و بعد می‌گوید: ولکل امه اجل مسمی. یعنی هر جامعه دارای مدت مشخصی از حیات است. این آیه همان حرف اسپینگلو و تابن بی است که می‌گویند: تمدن‌ها موجودات زنده ای هستند که در تاریخ متولد می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند. پس این آیه یک فت اجتماعی است.^۳ در جهان بینی توحیدی، طبیعت یعنی عالم شهادت عبارت است از مجموعه ی آیه‌ها و سنت‌ها است. انتخاب کلمه ی آیه برای بیان هر پدیده ی طبیعی بسیار عمیق و شگفت انگیز است. دریا، درخت، شب و روز، زمین و آفتاب، زلزله و مرگ و بیماری، حادثه و قانون و حتی خود انسان، آیه اند. و در عین حال، آیه و خدا دو اقنوم، دو ذات و دو جهان و دو قطب جدا و ناهم‌انگ نیستند. آیه به معنای نشانه و اشاره است، مظهر است. و این اصطلاح مترادف همان اصطلاحی است که نه تنها علم فیزیک، بلکه همه ی علوم دیگر، امروز، همه چیز را در جهان محسوس با آن می‌نامند: فنومن. همان که در فارسی پدیده یا پدیدار ترجمه کرده اند و در عربی: ظاهره. البته فکر می‌کنم که نمود یا نمودار در فارسی معنای فنومن را دقیق تر می‌رساند و با فلسفه ی فنومن شناسی نزدیک تر است. پس آیه عبارت است از نشانه ای از ذات حقیقی و واقعی. آیه خود ذاتا مستقلا معنایی ندارد. اشاره و سایه ای است از یک ذات غیر محسوس غیبی. پس تمام جهان آیه است. و آیه یعنی یک ذات واقعی بالذات که برای ما غیب است، وجود را می‌سازد و تشکیل می‌دهد و اما هرچه در این جهان می‌بینیم، خود ذات مستقل و جدا و بیگانه با آن اقیانوس ابدی وجود غیبی نیستند بلکه هر کدام اشاره ای و نشانه ای از آن ذات مطلق اند...^۴

مشابهات و محکمات

قرآن دارای دو سنخ آیات است: محکمات و مشابهات. اینها جزء اصطلاحات اولیه ی فرهنگ و معارف اسلامی است. آیات محکم یا محکمات عبارتند از آیاتی که معنای آنها خیلی روشن به ذهن می‌آید و شامل احکام، قوانین و دستورات عملی برای زندگی سیاسی و اقتصادی و عبادی و اجتماعی

^۱ - م. ۲۸۲، ص ۶۵۶

^۲ - م. ۶۲، ص ۱۳۵

^۳ - م. ۲۸، ص ۶۵۹

^۴ - م. ۱۶۲، ص ۱۱۳، ۳۸

هستند. اما مشابهات آیاتی هستند که معنای آن به سادگی برای کسی که دارای سابقه علمی دقیق نیست و با روح و شمع قرآن آشنایی ندارد، کاملاً آشکار نیست، مشابه است. از این نظر که دارای دو معنی است: یکی حقیقی و دیگر مجازی. و مقصود اصلی آیه همان معنای پنهانی آن است. در نظر اول به ذهن نمی آید. مانند ابهام، رمز و کنایه. آیات مشابه بسیار عمیق تر از محکومات است. زیرا محکومات سخن زود یاب و زود فهم و دستورات معمولی و مربوط به زندگی عادی انسان است... اختلافات فراوان بر سر آیات مشابه در گرفت و مکاتب مختلف تفسیری و مذهبی به وجود آمد. به نظر من آیه ای که در چند قرن پیش مشابه بوده است ممکن است امروز محکم گردد و نیز آنچه امروز هنوز مشابه است، در آینده از عداد محکومات در آید. این آیات مشابه، بیشتر معانی فلسفی، ایدئولوژیکی و علمی را در سطح عالی بیان می کند، نه احکام و دستورات معمولی را؛ مشابه بودن این آیات موجب شده است که با تحول علوم و افکار و بینش‌ها در طول زمان‌های مختلف بتوانند در هر دوره ای یکی از ابعاد و معانی‌شان را در معرض سطح دید اشخاص بگذارند.^۱

قرآن و کامپیوتر

خبری که از جانب یک محقق مصری در مطبوعات درباره‌ی کشف اعجاز قرآن به وسیله ماشین کامپیوتر منتشر شد، موجب اظهار نظرهای مختلفی شد. این اظهار نظر هم از جانب شخصیت‌های علمی آشنا با فرهنگ و مذهب بود، هم از دانشمندان دانشگاهی و هم از علمای روحانی. قضاوت‌ها درباره‌ی این مسئله یعنی کار تحقیقی درباره‌ی قرآن به وسیله کامپیوتر، گوناگون بود. برخی به شدت محکوم کننده و بالحنی تند و سرزنش آمیز و از نظر اخلاقی مغایر با ادب و ویژه‌ی اهل علم و به خصوص اهل ایمان. آنچه دانشمندان ما را واداشته بود که متفقاً سئواله‌ی تحقیق قرآن با ماشین کامپیوتر را باطل شمارند و با دلایل معقول و منطقی انکار کنند. این بود که قرآن کلام وحی است و کتاب معرفت، و کامپیوتر، یک ماشین یک شیء مادی فاقد ادراک و احساس است و قادر نیست تفکر کند و بفهمد و بنابراین تفسیر قرآن با کامپیوتر عقلاً محال است. شکل اول قیاس منطقی (مقدمه‌ی اول): مفسر متفکر است. کبری (مقدمه‌ی دوم). کامپیوتر متفکر نیست؛ نتیجه: کامپیوتر مفسر نیست!... من تنها نظری که می توانم درباره‌ی ایشان و کار ایشان بدهم یک نظر کلی است و آن این است که قرآن کتابی است جاودانه و دارای ابعاد گوناگون و بطون مختلف که در هر زمان اندیشه‌ی پیشرفته‌ی بشری به بطنی از آن پی می برد و محققان مختلف در هر رشته از معارف انسانی می توانند بعدی از آن را کشف کنند و پژوهش در آن تنها در انحصار عرفا، فقها، فلاسفه، متخصصان علوم قدیم و الهیات نیست... این معجزه‌ی کلام، دارای ظرفیت‌های مختلف و متنوعی است که در تصویر اندیشه‌های یک تیپ و پروژه‌ی یک فرهنگ و یک زمان نمی گنجد. و کار این محقق که کوشیده است تا پیشرفته ترین اثر علمی و صنعتی زمان ما که مظهر تمدن جدید بشری است، برای تحقیق در یکی از ابعاد قرآن استخدام کند کاری است که هم از نظر علمی و هم از نظر اسلامی در خور

ستایش است و شایسته است که حوزه‌های علمی دنیای اسلام، آن را جدی تلقی کنند و در صورتی که دارای ارزش علمی قابل توجهی باشد به تقویت مادی و معنوی این محقق، اقدام نمایند... کار تحقیقی درباره‌ی قرآن را به وسیله‌ی کامپیوتر نه تنها ممکن بلکه بسیار جالب و مهم می‌دانم و در این باره تجربیاتی عینی و مستقیم دارم.. این کار در ایران از یک سال پیش آغاز شده است و یک گروه قرآن شناس مرکب از مهندسان متخصص کامپیوتر و آشنایان به قرآن مشغول تبدیل حروف قرآن اند به علائم فنی که کامپیوتر بتواند بخواند. و انتقال این علائم از جدول به کارتهای مخصوص ماشین، به صورتی که بتوانیم یک نسخه کامل و دقیق از قرآن با زبان کامپیوتر تدوین کنیم... مگر نه آن است که قرآن ما را دعوت می‌کند که از طریق شناخت علمی پدیده‌های طبیعی به آن برسیم. شناخت باد و باران و زمین و سیارات، مگر شناخت عینی، مادی، فیزیکی، شیمیایی و هواشناسی نیست؟ مگر این شناخت‌ها از طریق توسل به ابزارهای فنی و تکنیکی به دست نمی‌آید؟^۱

www.ketab.ir